

مبانی مداخله‌ی دولت در نهاد خانواده در نظام حقوقی ایران

محمدجواد جاوید* / مریم مهاجری**

چکیده

درباره‌ی موضوع مداخله‌ی دولت در نهاد خانواده، نظرات و رویکردهای متفاوتی مطرح شده است؛ رویکرد اول که قائل به انحصار نهاد خانواده در حوزه‌ی حقوق خصوصی است، دخالت دولت در نهاد خانواده را مجاز نمی‌داند. در مقابل، رویکرد دوم برای خانواده ماهیتی دوگانه (خصوصی و عمومی) قائل است. بنابراین مداخله‌ی دولت در ماهیت عمومی خانواده را مجاز می‌داند. در این رویکرد، به علت تفاوت در مبانی نظام‌های حقوقی مختلف، میزان و گستره‌ی مداخلات دولت در نهاد خانواده متفاوت است. این پژوهش با روش توصیفی-تحلیلی انجام شده و در پی پاسخ به این سؤال است که مبانی مداخله‌ی دولت در نهاد خانواده در نظام حقوقی ایران چیست؟ برای پاسخ به این سؤال، مبانی فقهی مداخله‌ی دولت در نهاد خانواده همچون مصلحت عامه و حفظ نظام و بایسته‌های حقوقی همچون نظم عمومی و اصل تناسب بررسی شده است. نتایج حاصل از پژوهش حاکی است، در نظام حقوقی ایران، براساس نظریه‌ی مداخله‌ی مطلوب - که مداخله‌ی حداقلی دولت در عین حمایت و حفاظت حداکثری از نهاد خانواده است - مداخله‌ی دولت در نهاد خانواده مشروع است.

واژگان کلیدی

مداخله‌ی دولت، نهاد خانواده، حقوق عمومی، مصالح عامه، نظم عمومی، اصل تناسب.

*. استاد تمام، دکترای حقوق عمومی و عضو هیئت علمی دانشگاه تهران (jjavid@ut.ac.ir).
**. دانشجوی دکترای حقوق عمومی دانشگاه امام صادق (علیه السلام) (واحد برادران) و دانش‌آموخته سطح ۳ حوزه علمیه قم (رشته فقه و اصول) و نویسنده مسئول (m.mohajeri@isu.ac.ir).
تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۱۰/۱ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۱۲/۵

۱. مقدمه و بیان مسئله

مبانی نظام‌های حقوقی موجب تمایز آنها از سایر نظام‌های حقوقی می‌شود. شناخت مبانی هر نظام حقوقی بیش از شناخت قوانین و مقررات آن اهمیت دارد، زیرا مبانی یک نظام در حکم پایه و شالوده‌ی آن نظام است. بدین ترتیب، برای تحقق مداخله‌ی مطلوب دولت در نهاد خانواده در جمهوری اسلامی ایران، شناخت مبانی فقهی و حقوقی اصل مداخله‌ی دولت در نهاد خانواده لازم است تا دولت در راستای مداخله‌ی خود از طریق سیاست‌گذاری، قانون‌گذاری و مقررات‌گذاری مبتنی بر نظام حقوقی اسلام اقدام کند. بدیهی است، بررسی و شناخت مبانی نظام حقوقی در یک کشور اسلامی بدون در نظر گرفتن آموزه‌های دینی و واقعیت‌های فرهنگی و اجتماعی آن جامعه ممکن نیست.

در گذشته، دولت‌ها حداقل حضور را در خانواده‌ها داشتند و این آداب و رسوم قومیت‌ها بود که در زندگی خانوادگی حاکم بود؛ تا اینکه بلافاصله پس از انقلاب کبیر فرانسه در اروپا، با پیگیری اندیشمندان، مطالبات افراد از جامعه و دولت تعریف دقیق‌تر شد. با ظهور دولت رفاه پس از جنگ جهانی دوم و ظهور دولت‌های کمونیستی، به تدریج تلقی بشر از دولت تغییر یافت و بر اهمیت دولت افزوده شد. بدین ترتیب قدرت مداخله‌ی دولت افزایش چشمگیری داشت؛ به گونه‌ای که زندگی کردن بدون دولت غیرممکن شد و دولت وظیفه‌ی اقتصادی، فرهنگی، رفاهی و معیشتی خانواده‌ها را برعهده گرفت (معینی‌فر، ۱۳۹۰: ۱۷؛ بیگدلی، ۱۳۹۳: ۲).

نظام حقوقی ایران نیز از این تحولات به‌دور نبود و متأثر از تحولات جهانی، گزاره‌ی دولت به‌جای خانواده، پررنگ‌تر شد. قوانین موضوعه‌ی مداخله‌ی دولت در نهاد خانواده، در دوره‌ی اول قانون‌گذاری در قانون ازدواج (۱۳۱۰) و قانون مدنی (۱۳۱۳) و در دوره‌ی دوم در سال ۱۳۴۶، وضع شد. تا قبل از سال ۱۳۴۶ قوانین مربوط به نهاد خانواده در قوانینی مانند قانون مدنی پراکنده بود؛ لیکن لزوم توجه هرچه بیشتر به نهاد خانواده این الزام را برای مقنن به‌وجود آورد که اختصاصی به آن بپردازد. بر این اساس، قانون حمایت خانواده مصوب سال ۱۳۴۶ برای اولین بار به موضوع خانواده اختصاص پیدا کرد و آخرین قانون اختصاصی درباره‌ی حقوق خانواده قانون حمایت خانواده مصوب سال ۱۳۹۱ است.

از گذشته تا امروز، در جهان رویکردهای متفاوتی درباره‌ی مداخله‌ی دولت در نهاد خانواده وجود داشته است. امروزه، اعمال نفوذ دولت‌ها نسبت به گذشته بیشتر شده است. در گذشته، خانواده نهادی خصوصی شناخته می‌شد که ارتباط خاصی با دولت نداشت. بیشترین ارتباط خانواده و دولت به ازدواج حکام با خاندان اشراف و طبقات برتر اجتماعی، برای تحکیم پایه‌های حکومت و قدرتشان

خلاصه می‌شد. بنابراین دولت‌ها در حوزه‌ی خانواده دخالتی نداشتند و خانواده نیز کارکردهای خصوصی خود را ایفا می‌کرد. امروزه، بخشی از اهداف کلان سیاست‌گذاری‌های دولت‌های مدرن درباره‌ی نهاد خانواده و کارکردها و وظایف آن است. دولت با اختیارات خاص خود موجب تغییر در کارکردهای نهادهای مختلف اجتماعی از جمله نهاد خانواده می‌شود. از آنجا که خانواده، نهادی بنیادین است و نقش‌هایی اساسی در جامعه ایفا می‌کند و با نظم عمومی و مصالح عامه ارتباط متقابلی دارد، دخالت دولت در عرصه‌ی این نهاد اهمیت خاصی دارد.

بنابراین دولت، به‌معنای حکومت، به‌مثابه مهم‌ترین مرجع سیاست‌گذاری است که به دلیل برخورداری از قدرت قانونی، سیاسی و همچنین در اختیار داشتن منابع مالی و نیروهای اجرایی نقشی ارزنده و تأثیری ماندگار در پاسخ‌دهی به آسیب‌ها و بحران‌های ناظر بر نهادهای اجتماعی از جمله نهاد خانواده دارد؛ همچنان که عملکرد نادرست دولت نیز به همان اندازه در توسعه و گسترش آسیب‌های اجتماعی و تبدیل آنها به بحران‌هایی فراگیر مؤثر خواهد بود. در مقاله‌ی حاضر، مفروض این است که نهاد خانواده از مداخله‌ی دولت مستثنی نیست. این پژوهش در پی پاسخ به این سؤال است که مبانی فقهی و حقوقی مداخله‌ی دولت در نهاد خانواده در جمهوری اسلامی ایران چیست؟ این مقاله درصدد مطالعه‌ی تطبیقی میان نظام حقوقی ایران با سایر نظام‌های حقوقی نیست، اما در ابتدای این نوشتار، بر نظرات رایج مداخله‌ی دولت، ادله و پیامدهای آن بر نهاد خانواده نگاهی کلی داشته و برای نمونه به برخی کشورها اشاره می‌شود. سپس موضوع اصلی پژوهش حاضر، بررسی مبانی مداخله‌ی دولت در نهاد خانواده با تأکید بر نظام حقوقی ایران - بررسی می‌شود. شایان ذکر است که نظام حقوقی ایران، به‌علت ابتنا بر فقه، نظامی خاص است که نمی‌توان آن را در یکی از نظریات رایج مداخله‌ی دولت در نهاد خانواده در جهان گنجانند، به‌خصوص در موضوع خانواده که فقها به آن توجه خاص دارند و ابواب معینی از فقه را به آن اختصاص داده‌اند.

۲. تعریف مفاهیم

در این قسمت، مفاهیم اصلی بررسی می‌شود تا مفهوم اصطلاحات اساسی در مقاله مشخص شود.

۱-۲. دولت

در اصطلاح حقوق عمومی، دولت نهادی است که شخصیت حقوقی دارد. واژه‌ی دولت، در قانون اساسی، به چهار مفهوم به‌کار برده شده است که عبارت‌اند از: ۱. دولت به مفهوم کشور یا ملت؛ ۲. دولت به مفهوم حکومت یا طبقه‌ی حاکم؛ ۳. دولت به مفهوم خاص یکی از قوای سه‌گانه؛ ۴. دولت به مفهوم هیئت وزیران یا کابینه (نورایی، ۱۳۹۴: ۵؛ صلیبا، ۱۳۸۵: ۳۵۳). در این پژوهش،

منظور نگارندگان از دولت، معنای عام آن یعنی حکومت است که نهادهایی همچون رهبری و سه قوهی مقننه، مجریه و قضائیه را دربر می‌گیرد.

۲-۲. نهاد خانواده

در هر کشوری، تشکیل خانواده به مقتضای آداب و رسوم و قوانین پذیرفته‌شده‌ی داخلی، تعریف خاص خود را دارد. در نظام حقوقی جمهوری اسلامی ایران - که منبعث از نظام فکری اسلام است - ازدواج برای تشکیل خانواده لازم است، بنابراین گردهم‌آمدن گروه‌هایی از افراد در کنار یکدیگر بدون نکاح شرعی، خانواده محسوب نمی‌شود.

شورای عالی انقلاب فرهنگی، در جلسه‌ی ۵۶۴ مورخ ۸۷/۴/۷، سیاست‌های «اهداف و اصول تشکیل خانواده و تحکیم و تعالی آن» را تصویب کرد. در این سند، بیان شده که خانواده گروهی متشکل از افرادی است که از طریق نسب، سبب و رضاع مانند شوهر، زن، فرزندان، مادر، پدر، برادر و خواهر با یکدیگر در ارتباط متقابل اند و فرهنگ مشترکی پدید آورده‌اند و در واحد خاصی به نام خانواده زندگی می‌کنند؛ بنابراین درباره‌ی تعریف خانواده در نظام حقوقی ایران باید گفت، خانواده واحد حقوقی و اجتماعی است که لااقل از یک زن و یک مرد با رابطه‌ی زوجیت مشروع پدید آمده است (جعفری‌لنگرودی، ۱۳۸۷: ۹۲).

برخی از حقوق‌دانان، با توجه به نکاح - عامل سازنده‌ی خانواده - و کارکرد زیستی آن، خانواده را رابطه‌ای حقوقی و عاطفی که به وسیله‌ی عقد نکاح بین زن و مرد به وجود آمده تعریف کرده‌اند و مظهر بارز این رابطه حق جنسی است (محقق داماد، ۱۳۸۲: ج ۱، ۲۲؛ کاتوزیان، ۱۳۹۴: ج ۱۴، ص ۱)؛ بنابراین می‌توان گفت، وجود زوجین در خانواده شرط حدوث آن است، ولی شرط بقای خانواده نیست (صفائی و امامی، ۱۳۸۵: ۹ و ۱۰).

۳. نظریه‌های مبتنی بر ضرورت مداخله‌ی دولت در نهاد خانواده

بازخوانی نظرات رایج درباره‌ی پذیرفتن یا نپذیرفتن مداخله‌ی دولت‌ها در نهاد خانواده، در میزان مداخله‌ی دولت‌ها در نهاد خانواده تأثیر بسزایی گذاشته است. امروزه، روابط میان نهاد خانواده و دولت به رابطه‌ای دوسویه تبدیل شده است و از منظر حوزه‌ی عمومی، خانواده از روابط متقابل خانواده و جامعه در یکدیگر تأثیر می‌پذیرد و دولت در حکم یک نهاد عمومی با رفتارهای حمایت‌گرانه یا سلطه‌جویانه در نهاد خانواده مداخله می‌کند؛ تدوین قوانین در عرصه‌ی خانواده با عنوان قانون حمایت خانواده در کشورهای گوناگون مؤید این ادعاست.^۱

۱. نمونه‌هایی از قوانین مصوب حمایت از خانواده در برخی از کشورها: قانون حمایت از خانواده و امحای خشونت علیه زنان،

در این قسمت به اختصار، طیفی از نظرات رایج درباره‌ی مداخله‌ی دولت در نهاد خانواده و ادله، تبعات و آثار آن در نهاد خانواده بررسی خواهد شد.

۳-۱. نظریه‌ی مداخله‌ی حداقلی دولت در نهاد خانواده و پیامدهای آن

طبق این نظریه دولت باید امنیت، نظم عمومی و آزادی‌های شهروندان را تأمین کند و نیز قوانین و مقررات دولت باید به گونه‌ای باشد که از آزادی‌های فردی و اجتماعی شهروندان پاسداری کند. از این رو، مداخله‌ی دولت جز در شرایط محدود صحیح نیست. براساس این نظریه، مداخله‌ی دولت در نهاد خانواده به پشتیبانی از نقش نان‌آور بودن مردان و خانه‌دار بودن زنان در خانواده خلاصه شده است و دولت فقط اقداماتی برای تقویت الزامات و تعهدات متقابل اعضای خانواده انجام می‌دهد. بنابراین دولت از نهاد خانواده حمایت‌های اندکی می‌کند و با تقویت ارزش‌های خانوادگی و باورهای مذهبی سعی می‌کند که خانواده جایگاه مناسبی در جامعه داشته باشد (ریبنز و همکاران، ۱۳۹۰: ۳۳۶).

طبق نظریه‌ی مداخله‌ی حداقلی، خدمات اجتماعی دولت فقط در رسیدگی به افراد نیازمند جامعه محدود می‌شود. در حقیقت، این تصور وجود دارد که خانواده بدون دخالت دولت به شرایط مطلوب خود خواهد رسید و در نتیجه، دولت خود را مجاز به دخالت در آن نمی‌داند (بونولی و همکاران، ۱۳۸۰: ۱۷۵-۱۷۳).

۳-۱-۱. ادله‌ی طرفداران نظریه‌ی مداخله‌ی حداقلی

لیبرال‌ها و لیبرتارین‌ها - باتوجه به ماهیت و خصوصیت نهاد خانواده و استقلال آن به نسبت سایر نهادهای اجتماعی - به مداخله‌نکردن یا مداخله‌کردن حداقلی دولت در نهاد خانواده معتقدند. در دولت‌های لیبرال، از ابتدا رابطه‌ی بین خانواده و دولت این گونه تعریف شد که دولت در هیچ زمینه‌ای در امور خانواده دخالت نکند؛ تنها استثنا در این مورد، دخالت‌های محدود و هدفمند دولت در زمانی است که خانواده‌ای با مشکل جدی مواجه شود و خود خواهان حمایت دولت باشد. در این حالت، خانواده آسیب دیده است، اما بدان معنا نیست که نتواند به کارکردهای اساسی خود متعهد باشد. از طرفی، ماهیت نهاد خانواده از جنس حقوق عمومی نیست و نباید آن را دولتی کرد. در این نظام‌ها، دولت حمایت‌های اندکی از خانواده‌ها می‌کند و سعی بر آن است که خانواده با تقویت ارزش‌های خانوادگی و باورهای مذهبی، در جامعه جایگاه مناسبی داشته باشد (معینی‌فر،

ترکیه (۱۹۸۸)؛ قانون حمایت از خانواده، ایران (۱۳۹۱)؛ قانون حمایت از خانواده، اردن (۲۰۰۸)؛ قانون حمایت از خانواده، نیوزلند (۱۹۵۵)؛ قانون حمایت از خانواده، گینه‌نو (۲۰۱۳) و قانون حمایت از خانواده، مجارستان (۲۰۱۱).

۱۳۹۰:۱۲). کشورهایمانند آمریکا، انگلیس، نیوزیلند، پاناما و کشورهای جنوب اروپا مانند یونان و آلمان این رویکرد را درپیش گرفته‌اند؛ برای نمونه، دولت نیوزیلند با تبعیت از این دیدگاه، خانواده را یک واحد خودمختار تلقی می‌کند و مداخله‌ی دولت را محدود به مواردی می‌داند که اعضای خانواده به مسئولیت‌ها و تعهدات خود عمل نمی‌کنند. در کشور پاناما، دولت دخالت مطلق خود را با مشارکت نهادهای مردم‌نهاد و سازمان‌های غیردولتی در فرایند تصمیم‌گیری و زمینه‌ی اجرایی در حوزه‌ی خانواده کاهش داده است (ویژه و بروجردی، ۱۳۹۵: ۴؛ دادمرزی، ۱۳۹۰: ۲۱۷).

دولت‌ها به دلایل متعددی به دخالت حداکثری در نهاد خانواده مایل نیستند که در این قسمت برخی از مهم‌ترین ادله مطرح و بررسی می‌شود:

الف) مکلف نبودن دولت در مورد امور خانواده

مجموعه‌ی سیاست‌ها و مقررات وضع شده در دولت‌های گوناگون به‌منظور کاهش نقش دولت در امور خانواده بوده است؛ چراکه دولت دخالت در امر نهاد خانواده را در حوزه‌ی وظایف خود قلمداد نمی‌کند. در برخی کشورها مانند فرانسه مقررات، سطح مزایای نقدی را کاهش داده و شرایط استحقاق دریافت مزایا را محدود کرده است. همچنین در اسپانیا از سال ۲۰۰۶ به بعد، دولت تشکیلات خاصی برای اجرای سیاست‌های حمایتی خانواده ندارد و این وظیفه به سازمان‌ها و نهادهای غیردولتی واگذار شده است (بونولی و همکاران، ۱۳۸۰: ۳-۱).

ب) حفظ و احترام به حقوق آزادی‌های فردی

برخی دولت‌ها دخالت خود را زیرپا گذاشتن آزادی و حقوق افراد تلقی می‌کنند، برای مثال ممکن است با معرفی برنامه‌های طرفدار خانواده‌ی پرجمعیت از سوی دولت، حقوق اشخاص در انتخاب تعداد فرزندان نادیده گرفته شود، از جمله‌ی این دولت‌ها انگلیس است که دخالت در امر کنترل جمعیت و باروری را از وظایف خود نمی‌داند (Mishra, 1990: 73).

ج) بی‌میلی دولت به مداخله در سیاست‌های خانواده

مهم‌ترین علل طرفداران نظریه‌ی مداخله‌ی حداقلی دولت‌ها در نهاد خانواده عبارت‌اند از: محدودیت بودجه و پرهزینه‌بودن دخالت دولت در نهاد خانواده، ضرورت کنترل مخارج عمومی و رفع کمبود کشورها و در نهایت نظریات نئولیبرالیسم و غیرمداخله‌جویانه (شاپیرو، ۱۳۹۱: ۳۵-۲۸)؛ برای مثال دولت نیوزیلند خانواده را یک واحد خودمختار تلقی می‌کند و مداخله‌ی دولت را محدود به مواردی می‌داند که اعضای خانواده به مسئولیت‌ها و تعهدات خود عمل نکنند. همچنین دولت‌های آمریکا، انگلیس و پاناما معتقدند که دولت نباید در نهاد خانواده مداخله‌ی حداکثری داشته باشد؛

چون خانواده‌ها به دولت وابسته می‌شوند یا به تعداد خانواده‌های تک‌والد افزوده می‌شود که آثار مخربی بر اجتماع وارد خواهد کرد (معینی‌فر، ۱۳۹۰: ۸۵).

د) حفظ ارزش‌های اخلاقی در نهاد خانواده

هرچه دولت مزایا و رفاه بیشتری برای خانواده در نظر بگیرد، تعداد بیکاران، والدین مجرد و ازکارافتادگان افزایش پیدا می‌کند. افرادی که مزایا را دریافت می‌کنند، دیگر دغدغه‌ی تعهد و مسئولیت در قبال نهاد خانواده را ندارند و به تدریج، ارزش‌های اخلاقی تشکیل و حفظ نهاد خانواده‌ی سنتی، کم‌رنگ و محو می‌شود. به همین دلیل، دولت‌های لیبرال تقویت نهاد خانواده را به ارگان‌ها و سازمان‌های غیردولتی سپرده‌اند. این ارگان‌ها، در راستای کمک‌های مالی و نقدی در بخش‌های مختلف بهداشتی، آموزشی و رفاهی بدون مداخله‌ی حداکثری دولت، توانایی‌های نهاد خانواده را نیز افزایش داده‌اند. برای نمونه، وزارت بهداشت سیاست‌های مربوط به بهداشت و سلامتی خانواده را تعیین می‌کند و به مسائل مربوط به خدمات حمایتی افراد ناتوان نیز می‌پردازد (همان، ۱۲۳-۱۲۱).

۳-۲. پیامدهای مداخله‌ی حداقلی

به دلیل تأثیر و تبعات منفی مداخله‌ی حداقلی دولت در نهاد خانواده دو انتقاد اصلی بر این رویکرد وارد است:

اول اینکه، نتایج این رویکرد موجب شد که دولت تنها به کارگزاری برای توانمندسازی افراد تبدیل شود و خانواده هدایت‌گری و حمایت دولت را از دست بدهد (گاردنر، ۱۳۸۶: ۲۴).

دوم اینکه، ارزش‌های مدرن مانند دموکراسی نباید به عرصه‌ی عمومی محدود بماند؛ دموکراسی هنگامی ریشه‌دار و پایدار است که از درون خانواده بازتولید شود؛ بنابراین لازم است سیاست‌های مشترکی بر هر دو عرصه‌ی عمومی و خصوصی حاکم باشد.

از این رو، دولت‌ها باید با دخالت هدفمند در نهاد خانواده زمینه را برای تحکیم و بقای ساختار خانواده فراهم سازند، زیرا اگر دولت در نهاد خانواده مداخله نکند، قدرت‌های برتر جهانی در چارچوب بنگاه‌های نوپدید اجتماعی و فرهنگی باعث شکسته شدن اقتدار دولت‌های محلی در نهاد خانواده می‌شوند و سپس با جایگزین کردن شبکه‌های رسانه‌ای بیگانه و نهادهای فرهنگی و اجتماعی وابسته به خودشان در نهاد خانواده مداخله می‌کنند (معینی‌فر، ۱۳۹۰: ۱۷؛ بیگدلی، ۱۳۹۳: ۲). به بیان دیگر، نتیجه‌ی این نظریه باعث شد که قائلین به این رویکرد با توسعه‌ی مفهومی دولت روبه‌رو شوند. آنها خانواده را از مداخله‌ی دولت‌های محلی و ملی دور کرده و به دام نهادهای جدید

انداختند؛ نهادهایی که با دخالت‌های کنونی خود همچون دولت‌های قدرتمند رفتار می‌کنند. شورای اطلاعات ملی آمریکا در گزارش سال ۲۰۱۲ میلادی، اعلام کرد که تا سال ۲۰۳۰، قدرت از دولت‌ها به فضای اجتماعی، شبکه‌ها و اتحادیه‌ها واگذار می‌شود و این بدان معناست که نقش نهادهای مردمی و سازمان‌های جهانی مردم‌نهاد افزایش می‌یابد (معینی‌فر، ۱۳۹۰: ۱۲۳-۱۲۱). بنابراین بهتر است حمایت دولت از خانواده‌ها تنها به تأمین امنیت، نظم عمومی و حفظ آزادی‌های شهروندان محدود نشود، زیرا در غیراین صورت سایر نهادهای غیردولتی در نهاد خانواده مداخله می‌کنند.

۳-۲. نظریه‌ی مداخله‌ی حداکثری دولت در نهاد خانواده و پیامدهای آن

در دوره‌ای که در جوامع غربی فقر سنتی افزایش یافت، مداخله‌ی دولت در نهاد خانواده به بیشترین حد خود رسید. بدین ترتیب سازمان‌های دولتی با تکیه بر تمرکززدایی منابع در دسترس دولت‌ها را به امور رفاهی همه‌ی مردم اختصاص دادند و در حوزه‌های خصوصی از جمله نهاد خانواده وارد شدند، زیرا دولت‌ها به‌علت تداوم سطوح پایین باروری بی‌سابقه، افزایش ورود زنان به بازار کار و تنوع اشکال خانواده مجبور شدند، نظام حمایت خانواده را دوباره ارزیابی کنند. همچنین به‌علت وجود برخی آسیب‌های خانوادگی مانند خشونت‌ها و بدرفتاری‌هایی که نسبت به زنان و کودکان اعمال می‌شد، زمینه‌ی مداخله‌ی بیشتر دولت‌ها در نهاد خانواده فراهم شد (معینی‌فر، ۱۳۹۰: ۱۲ و ۸۰؛ رینز و همکاران، ۱۳۹۰: ۳۳۹ - ۳۳۷).

۳-۲-۱. ادله‌ی طرفداران نظریه‌ی مداخله‌ی حداکثری

دولت‌های رفاه و کمونیستی به مداخله‌ی حداکثری دولت در نهاد خانواده معتقدند. به اعتقاد این دولت‌ها هیچ وضعیت و رفتار انسانی نباید از شمول مداخله‌ی دولت خارج شود. دولت‌ها با دخالت هدفمند خود در عرصه‌ی خصوصی، ساختار خانواده‌ها را مطابق با نظم عمومی تغییر می‌دهند، زیرا خانواده‌ها در انجام‌دادن وظایف و تکالیف خود ناتوان‌اند. همچنین در نهاد خانواده نابرابری جنسیتی وجود دارد. از این‌رو باید خانواده‌ها منسوخ شوند و فقط دولت‌ها می‌توانند خانواده‌ها را منسوخ کنند، زیرا دولت کانون اصلی قدرت در جامعه است. طبق این رویکرد، اصول اخلاقی دولت والاتر از هر نهاد دیگری از جمله نهاد خانواده است و دولت بهتر از خانواده‌ها ارزش‌ها را تشخیص می‌دهد. بنابراین افراد و خانواده‌ها باید تسلیم رهنمودهای سیاسی، اقتصادی و اخلاقی دولت‌ها شوند (پتفت و مؤمنی‌راد، ۱۳۹۴: ۳). بدین ترتیب، دولت رفاه خانوادگی دولتی را جایگزین خانوادگی سنتی کرد؛ با این استدلال که مداخله‌ی دولت در نهاد خانواده موجب حمایت مستمر، حفظ و ثبات آن می‌شود و برعکس کاهش حمایت و یا بی‌توجهی دولت به این نهاد، موجب

بی‌ثباتی خانواده و بالطبع موجب ناهنجاری‌های وسیع اجتماعی می‌شود (اعزازی، ۱۳۸۵: ۱۰ و ۱۱). کشورهای سوئد، ایرلند، اتریش و نروژ رویکرد نظریه‌ی مداخله‌ی حداکثری را در سیاست‌های خود اتخاذ کرده‌اند. برخی از مهم‌ترین دلایل طرفداران مداخله‌ی حداکثری در نهاد خانواده عبارت‌اند از:

الف) تأثیر متقابل تغییرات جمعیتی در سیاست‌های دولت رفاه

تغییرات جمعیتی در طول زمان کاتالیزور اصلی مداخله‌ی دولت در نهاد خانواده است، زیرا ایجاد نیازهای جمعیتی در سطح خرد یا کلان، دولت‌ها را به بیشترین مداخله وادار کرده است. بنابراین تداوم سطوح پایین باروری، افزایش ورود زنان به بازار کار، تنوع اشکال خانواده و شیوع خانواده‌های تک‌والد نشانگر تغییرات جمعیتی است که دولت‌ها را به مداخله در نهاد خانواده وادار کرده است؛ برای نمونه در میان کشورهای اروپایی، سوئد بیشترین مداخله را در نهاد خانواده داشته است و دولت در راستای سیاست‌های جمعیتی به بیشتر خانواده‌های فرزنددار خدماتی به شکل عمومی و سنتی اختصاص داده است (سودرستن، ۱۳۸۴: ۳۷-۳۵).

ب) تغییرات در محیط اجتماعی و اقتصادی خانواده‌ها

تغییراتی همچون فقر، بالا رفتن آمار طلاق و افزایش شرکت زنان در بازار کار نیازهای جدیدی ایجاد کرده که دولت‌ها را به مداخله‌ی بیشتر در خانواده‌ها وادار کرده است؛ برای نمونه اداره‌ی بیمه اجتماعی سوئد به کودکان طلاق یا تک‌والد کمک‌هزینه‌ی زندگی پرداخت می‌کند که این مبلغ پرداختی به تعداد فرزند و درآمد والد بستگی دارد، اما والدینی که از عهده‌ی مخارج برمی‌آیند باید این مبلغ را به دولت برگردانند. همچنین کمیته ملی تأمین اجتماعی در کشور سوئد سعی می‌کند، در راستای اشتغال زنان در بازار کار، با حمایت‌های مالی کاستی‌های موجود در خانواده را کاهش و رفع کند (معینی فر، ۱۳۹۰: ۴۱).

ج) دغدغه‌مندی دولت بر تأمین مسائل رفاهی خانواده

دولت مطابق ملاحظات اقتصادی و سطح معیشت مردم در نهاد خانواده مداخله می‌کند، زیرا دولت‌ها نسبت به مسائل رفاهی حساس‌اند؛ مسائلی مانند بالابودن میزان فقر در خانواده‌های فرزنددار یا مشکلات مبتلابه والدین شاغل دولت‌ها را به دخالت در نهاد خانواده مجبور می‌کند؛ برای نمونه در اتریش قوانین حمایت از خانواده، سیاست‌های بازار کار، خدمات نگهداری از بچه و سیاست‌های مربوط به خانه را شامل می‌شود. دولت‌های کشورهای سوئد و ایرلند بیشترین مداخله را در نهاد خانواده دارند و برای رفع مشکلات خانواده، با هدف فراهم کردن مسکن و حداقل

امکانات استاندارد زندگی برای خانواده‌های فرزنددار و تک‌والد خدمات و مزایای مالی و رفاهی توزیع کرده‌اند (بونولی و همکاران، ۱۳۸۰: ۶۹).

د) حفظ منافع و امنیت ملی کشور

بعضی دولت‌ها به دلیل حفظ امنیت و منافع ملی در نهاد خانواده مداخله کردند؛ برای مثال دولت کانادا در مسئله‌ی فرانسه‌زبانان در کبک و لوکزآمبورگ و دولت سوئیس در مسئله‌ی تنوع نژادی مجبور به مداخله در خانواده‌ها شدند تا یک اقلیت نژادی یا جمعیت بومی را حفظ کنند (دادمرزی، ۱۳۹۰: ۱۱۵-۱۱۲).

ه) بی‌اهمیتی حقوق و آزادی‌های فردی

رفتارهای مداخلانه‌جویانه‌ی دولت رفاه از این دیدگاه ناشی می‌شود که در آن عصر حقوق و آزادی‌های فردی معنا و مفهومی نداشت و لازمه‌ی بهره‌مندی افراد از جایگاه و نقش اجتماعی تعلق داشتن به خانواده بود. بنابراین افراد خارج از چارچوب خانواده در به‌دست‌آوردن شغل و جایگاه اجتماعی با مشکلاتی روبه‌رو بودند؛ لذا مداخله‌ی دولت در نهاد خانواده برای حفظ حقوق و آزادی‌های فردی مطلوب بود؛ برای نمونه، دولت نروژ با اعمال «سیاست‌های دوستدار خانواده» در راستای سازگار کردن رفاه خانواده با مسئولیت شغلی اقداماتی انجام داد. همچنین دولت ایرلند سیاست‌ها، برنامه‌ها و خدماتی اثرگذار در خانواده و کارکردهای آن اعمال کرد (معینی‌فر، ۱۳۹۰: ۸۱).

۳-۲-۲. پیامدهای مداخله‌ی حداکثری

مداخله‌ی حداکثری دولت برخی نارسایی‌ها را جبران کرد، اما معضلات جدیدی برای خانواده‌ها به‌دنبال داشت. فرایند جامعه‌پذیری و نهادینه‌کردن امور ارزشی و فرهنگی از نهاد خانواده سرچشمه می‌گیرد؛ لذا خانواده باید استقلال درونی داشته باشد تا بتواند به‌خوبی کارکردهایش را ایفا کند. مداخله‌ی زیاد دولت در نهاد خانواده کارکردهای خانواده را از بین برده بود. بنابراین از تبعات مداخله‌ی حداکثری دولت در نهاد خانواده، استحاله‌ی کارکردهای نهاد خانواده است که موجب مسئولیت‌گریزی خانواده‌ها و به‌تبع آن ناکارآمدی دولت شده بود (Murray, 1984: 228).

از سوی دیگر، دولت رفاه بدون بررسی ظرفیت‌های مالی دولت، کمک‌هزینه‌ی رفاهی وسیعی برای خانواده‌ها در نظر گرفت و موجب شد محدودیت‌های بودجه‌ای به‌وجود آید که این محدودیت‌ها حمایت‌های دولت از خانواده‌ها را محدود کرد (مهاجری، ۱۳۹۳: ۴۶).

از دیگر دستاوردهای مهم دولت رفاه علیه خانواده، شکل‌گیری موج دوم فمینیسم یعنی رادیکال فمینیست‌ها بود. این گرایش فمینیستی با جهت‌دهی به سیاست‌های دولت‌های رفاه توانسته، اهداف ضدخانواده را تاحدی عملی کند (خدای، ۱۳۹۳: ۷۲ و ۷۳). بنابراین مداخله‌ی زیاد دولت در نهاد خانواده، پیامدهای بسیاری همچون ضعف کارآمدی خانواده و کاهش اقتدار آن، بالا رفتن میزان طلاق، افزایش والدین مجرد و کودکان طبیعی، محرومیت فرزندان از نظارت، هدایت و حمایت والدین و تضعیف ارزش‌های اخلاقی را برای خانواده‌ها داشت.

۴. مداخله‌ی مطلوب دولت جمهوری اسلامی ایران در نهاد خانواده

بررسی مداخله‌ی حداکثری و مداخله‌ی حداقلی دولت‌ها در نهاد خانواده، نشان داد که هر کدام از این نظرات محاسنی دارد؛ اما تبعات نامناسبی را نیز به دنبال داشته است. ارزیابی این پژوهش در کنار مطالعه‌ی مبانی نظری مداخله‌ی دولت در نهاد خانواده در جمهوری اسلامی ایران با بهره‌گیری از مبانی فقهی شریعت، نگارندگان را به نظریه‌ی «مداخله‌ی مطلوب» رهنمون می‌کند. مقصود از مداخله‌ی مطلوب، اتخاذ و سیاست‌ها و برنامه‌های برگرفته از قوانین شریعت است که با ساختار اجتماعی و نظام حقوقی جامعه‌ی ایران تناسب داشته باشد.

از این‌رو، مبانی نظری اسلام در نظریه‌ی مداخله‌ی مطلوب دولت در نظام حقوقی ایران اهمیت ویژه‌ای دارد. از آنجا که ماهیت طبیعی خانواده و قواعد حاکم بر آن چهره‌ای اخلاقی دارد و با حقوق و احکام آمرانه سازگاری ندارد، باید مداخله‌ی دولت در نهاد خانواده به شیوه‌ای متمایز و مطلوب انجام شود که برای خانواده و اجتماع تبعات و پیامدهای منفی نداشته باشد. ضمن اینکه دولت باید خود را همراه خانواده ببیند؛ حال آنکه در سایر نظرات رایج مداخله‌ی دولت، مداخله‌ی دولت متکی بر ایدئولوژی‌های انسانی است (حکمت‌نیا و همکاران، ۱۳۸۸: ج ۲، ص ۱۳۲).

در این قسمت ابتدا علل مداخله‌ی دولت در نهاد خانواده، فرضیه‌ی مداخله‌ی مطلوب دولت در نهاد خانواده و مبانی فقهی و حقوقی آن مطالعه و بررسی می‌شود.

۴-۱. علل ضرورت مداخله‌ی دولت در نهاد خانواده

انحصار حق قانون‌گذاری برای خداوند به معنای نفی دخالت دولت در حوزه‌ی خصوصی و عمومی نیست. شارع گاهی با تأیید برخی روش‌ها، اصول و قواعد عرفی و عقلایی نظر خود را -به‌ویژه در حیطه‌ی زندگی معاملی مردم- بیان کرده است و امکان دخالت دولت نیز در این باره وجود دارد.

خانواده نقش محوری در نهادینه کردن ارزش‌ها دارد و عملکرد تربیتی و مدیریتی درون خانه به جامعه بازتاب داده می‌شود (کرمانی و صالحی، ۱۳۹۶: ۱۱۰). یکی از اهداف قانون نیز ایجاد انضباط در رفتار اجتماعی است و دولت می‌تواند از این حیث در حوزه‌ی خصوصی و همچنین حوزه‌ی خانواده ورود پیدا کند. از سوی دیگر، به دلیل دو وجهی بودن کارکردهای خانواده، برخی تصمیم‌گیری‌ها درباره‌ی این نهاد بعد اجتماعی دارد و دخالت دولت را می‌طلبد. بنابراین کارکردهای اجتماعی خانواده باعث مداخله‌ی دولت در نهاد خانواده شده است (علاسوند، ۱۳۹۲: ۷۶ و ۷۷).

۴-۱-۱. علل اجتماعی

اگر فردی تحت حمایت و تربیت همه‌جانبه‌ی خانواده قرار گیرد، از لحاظ اجتماعی خدمتی بزرگ به شمار می‌رود، زیرا آن فرد در زندگی مستقل خود در آینده -که طبعاً خارج از خانواده شکل می‌گیرد- از بسیاری از خطرات اعتقادی، اخلاقی، فرهنگی و اجتماعی مصونیت خواهد داشت. همچنین تشکیل خانواده موجب آسایش، آرامش انسان و دلبستگی بیشتر به حیات اجتماعی خواهد شد. همچون در چارچوب خانواده، رابطه‌ی جنسی و توالد و تناسل منظم و صحیح برقرار می‌شود؛ جامعه‌ای که رابطه‌ی جنسی در آن آزاد باشد با فساد و تباهی دست‌به‌گریبان خواهد بود (کعبی، ۱۳۹۵: ۳).

۴-۱-۲. علل سیاسی و امنیتی

به لحاظ سیاسی، نهاد خانواده در حفظ و گسترش قدرت ملی نقش مؤثری ایفا می‌کند. بین هویت و اقتدار ملی با نهاد خانواده رابطه‌ی نزدیکی وجود دارد و سستی و تباهی خانواده‌ها انحطاط ملت را در پی خواهد داشت. در این باره ژوسران -دانشمند بزرگ فرانسوی- می‌گوید: «تاریخ به ما می‌آموزد که تواناترین ملت‌ها مللی بوده‌اند که خانواده در آنها قوی‌ترین سازمان را داشته است. نخستین آثار بدی و انحطاط در نهاد خانواده پدید می‌آید، پیش از آنکه در سازمان گسترده‌تر و تواناتر دولت ظاهر شود» (کاتوزیان، ۱۳۹۴: ج ۱، ص ۱۶).

۴-۱-۳. علل تربیتی و مسئولیت‌پذیری در اجتماع

از بعد تربیتی، خانواده از موضوعات مهم و حساسی است که با زندگی تمام مردم و سرنوشت آنها، ارتباط تنگاتنگی دارد. خانواده نخستین و مهم‌ترین نهادی است که در انسان تأثیر می‌گذارد و شاکله‌ی تربیتی وی را سامان می‌دهد. این نهاد، به‌دلیل مناسبات و روابط ویژه‌ی عاطفی پایدارترین تأثیرات روحی، اخلاقی و رفتاری را در ساختار تربیتی انسان به‌جای می‌گذارد. به‌علاوه، براساس تعالیم اسلامی می‌توان ریشه‌ی عدالت اجتماعی، کارایی و مسئولیت‌پذیری جامعه را در

روش‌های تربیتی شکل گرفته در خانه دانست؛ به طوری که مسئله‌ی روش‌های تربیتی در واگذاری مسئولیت‌های اجتماعی همواره مورد توجه عمیق بزرگان دین بوده است (کعبی، همان). برای نمونه، امیرالمؤمنین (ع) در فرمان حکومتی خود به مالک می‌فرماید: «ای مالک با کسانی همنشینی کن که خانواده‌هایی شریف دارند و در خانه‌هایی صالح و شایسته پرورش یافته‌اند و سوابقی نیکو دارند»^۱ (نهج‌البلاغه، نامه ۵۳).

۴-۲. مبانی ضرورت مداخله‌ی دولت در نهاد خانواده

مبانی مداخله‌ی دولت در نهاد خانواده در جمهوری اسلامی ایران با سایر کشورها متفاوت است. قوانین موضوعه‌ی بیشتر دولت‌ها مبتنی بر دین نیست، اما در نظام حقوقی ایران، دولت به معنای حکومت، منشائی الهی دارد و حاکم اسلامی - با قید مصلحت شرعیه جامعه - می‌تواند در حوزه‌ی احکام حکومتی قانون وضع کند. قانون‌گذار، در اصل دهم قانون اساسی، به مداخله‌ی دولت در نهاد خانواده توجه کرده است، اهمیت‌دادن به نظام خانواده (تشکیل، تحکیم و تعالی نهاد خانواده) و تدوین قوانین و مقررات در راستای تشدید مبانی خانواده از ابعاد مداخله‌ی مطلوب دولت است. از نتایج ضروری اصل مذکور این است که مقررات، قوانین و برنامه‌ها طوری تنظیم شود که کارکردهای خانواده در اجتماع حذف نشود و ماهیت و معنای آن محفوظ بماند (بدای، ۱۳۸۸: ۲۵). مصالح عامه و منافع عمومی، حفظ نظام اسلامی، قواعد فقهی، نظم عمومی و اخلاق حسنه، اصل حمایت از خانواده و تحکیم آن و اصل تناسب از مبانی مهم مداخله‌ی مطلوب دولت در نظام حقوقی اسلام است.

در ادامه به برخی از مهم‌ترین مبانی فقهی و حقوقی مداخله‌ی مطلوب دولت در نهاد خانواده اشاره می‌شود.

۴-۲-۱. مبانی فقهی

مصالح عامه، حفظ نظام، حکم عقل و سیره‌ی عقلا از مهم‌ترین مبانی فقهی مداخله‌ی دولت به‌شمار می‌رود که در این قسمت به اختصار این مبانی فقهی تبیین می‌شود.

الف) مصالح عامه

مصالح عامه یکی از مهم‌ترین مبانی فقهی مداخله‌ی دولت در نهاد خانواده است که کاربرد سیاست‌گذاری و قانون‌گذاری دارد؛ از این رو این سیاست‌ها و قوانین باید در سطح عمومی اجرا و سودمندی آن شامل عامه‌ی مردم شود. واژه‌ی مصلحت مترادف صلاح و جمع آن مصالح است

۱. ثم الصق بذوی المروءات و الاحساب و أهل البيوتات الصالحة و السوابق الحسنة.

(ابن منظور، ۱۴۱۴: ج ۲، ص ۵۱۷). در اصطلاح نیز مصلحت به جلب منفعت و دفع ضرر یا مفسده تعبیر شده است که انجام یا ترک عملی را الزام آور می‌کند؛ لیکن تنها این مفهوم مدنظر نگارندگان نیست و مراد از مصلحت عامه در این نوشتار فراتر از این معناست تاجایی که فقدان آن، حیات جمعی جامعه را تهدید و وجود آن منفعت مشترک اعضای جامعه را تأمین می‌کند. در واقع، چنین تعبیری از مصلحت، آن را مبنای حکم حکومتی در فقه شیعه قرار می‌دهد (غزالی، ۱۴۱۷: ج ۱، ص ۴۱۵؛ عمید زنجانی، ۱۳۸۴: ج ۲، ص ۹۷).

موضوع مصلحت در منابع فقهی و اصولی به تفصیل بحث شده است، اما یک قاعده‌ی فقهی مورد توجه فقها نبوده و در مورد آن بحث نکرده‌اند؛ فقط آیت‌الله عمید زنجانی قاعده‌ی مصلحت را از دیدگاه فقه شیعه به معانی زیر بررسی کرده است (همان: ۳۴ و ۳۵):

- قاعده‌ی مصلحت به معنای ضرورت حفظ نظام است و فقها از آن به حفظ بیضه‌ی اسلام تعبیر می‌کنند. بدون تردید، قاعده‌ی مصلحت به این معنی امری ضروری و مورد اتفاق همه‌ی فقهای شیعه بوده و معمولاً از آن در حکم یک اصل حاکم بر سایر ادله‌ی احکام استفاده می‌کنند؛ لذا از این قاعده برای حکم‌سازی در احکام حکومتی استفاده می‌شود.

- قاعده‌ی مصلحت به معنای اصل رعایت مصلحت عمومی در برابر مصالح فردی است. در واقع، قاعده‌ی مصلحت در این معنا مبتنی بر جمع‌گرایی و تقدم مصالح عمومی بر مصالح فردی در اسلام است.

- قاعده‌ی مصلحت، در ضمن احکام کلی اسلام -مانند مصلحت تحکیم خانواده- به معنای مصلحت‌های عمومی رعایت شده که در احکام کلی الزامی در مواردی چون وجوب رعایت حقوق خانواده بر آن تأکید شده است.

- قاعده‌ی مصلحت، به معنای حفظ نظام اجتماعی، یک قاعده‌ی عقلی و یا عقلایی مبتنی بر سیره‌ی عقلاست. معمولاً فقها به جای تعبیر از این اصل، به نفی اختلال نظام برای نفی هر حکمی که موجب مختل شدن نظام شایسته‌ی اجتماعی می‌شود، اکتفا می‌کنند. با ملاحظه‌ی معانی متخذه از مفهوم قاعده‌ی مصلحت می‌توان گفت، این یک قاعده‌ی فقهی مستقل به مثابه سایر قواعد فقهی است که مصالح عامه را تأمین می‌کند؛ بنابراین قاعده‌ی مصلحت، به منظور تأمین مصالح عمومی عامه و ضروری، حکم مادام‌المصلحه می‌سازد (پورعبدالله، ۱۳۹۵: ۱۰۴ و ۱۰۵؛ موسوی خمینی، ۱۴۲۱: ج ۲، ص ۴۶۴).

طبق دیدگاه فقهای شیعه، قاعده‌ی مصلحت و کاربرد حکومتی آن در مقررات گذاری، تقنین و اجرای احکام حکم‌ساز مطلق شناخته نشده است، بلکه مصلحت فقط ابزاری در حوزه‌ی حکومت است. براساس نظام حقوقی ایران، حاکمیت از آن خداست و از طریق معصوم اعمال می‌شود و در زمان غیبت معصوم، این ولایت برعهده‌ی ولی فقیه است. از این رو، ولی حق دخالت در امور جامعه را بنا به مصلحت دارد (عمیدزنجانی، ۱۳۸۴: ۱۱۸).

باتوجه به جایگاه بنیادین نهاد خانواده و کارکردهای اساسی آن در جامعه، مصلحت‌اندیشی دولت در وضع و اجرای قوانین و مقررات مربوط به خانواده اهمیت بیشتری می‌یابد. لازمه‌ی مصلحت‌سنجی دولت در نهاد خانواده مداخله‌ی دولت در آن است. مسلم است، مصالح عامه یکی از مهم‌ترین مبانی مداخله‌ی دولت در امور مربوط به نهاد خانواده است که دولت با وضع قوانین، بهره‌گیری از نظرات کارشناسان و تحلیل نیازهای موجود برای حل مسائل حقوقی خانواده به‌منظور تحقق وضعیت مطلوب گام برمی‌دارد، زیرا در بسیاری موارد، مصالح خانواده با مصالح عامه هم‌پوشانی دارد. از هم‌پاشیدن این بنیان می‌تواند تبعات بسیار نامطلوبی را نه تنها برای اعضای خانواده، بلکه برای اجتماع به‌همراه داشته باشد (اسدی، ۱۳۸۶: ۶۰-۵۴).

بنابراین کاربرد مصالح عامه یکی از مبانی مداخله‌ی دولت در نهاد خانواده در نظام حقوقی ایران است و با سایر نظام‌های حقوقی متفاوت است، زیرا اولاً، اختیارات حاکم منشأ الهی دارد؛ بدین معنا که هر وظیفه‌ای پیامبر (ﷺ) و امام در منصب حاکمیت دارند، برای حاکم اسلامی نیز با قید مصلحت شرعی‌ی جامعه مفروض است و حاکم می‌تواند در نهاد خانواده در چارچوب شرع مداخله داشته باشد (بهشتی، ۱۳۶۷: ۱۴-۶؛ غمامی، ۱۳۹۰: ۱۸۰-۱۶۹)؛ برای مثال امام خمینی (رحمته) وجود منفعت عمومی و مصلحت جمعی را یک قید برای اختیارات ولی فقیه در مقام حاکم اسلامی در نهاد خانواده مطرح می‌کنند. ایشان می‌گویند: «فقیه مجاز نیست، بدون وجود یک مصلحت عمومی، زوجه‌ی شخص را بدون رضایت او طلاق دهد یا مالش را بفروشد یا از او بگیرد»^۱ (موسوی خمینی، ۱۴۲۱: ج ۲، صص ۴۸۸ و ۴۸۹). ثانیاً، مداخلات دولت، در نهاد خانواده، منوط به وجود مصالح عامه به‌مثابه یک قاعده‌ی فقهی است (اسماعیلی و الفت‌پور، ۱۳۹۶: ۳۶۱).

با توجه به اینکه نهاد خانواده عرصه‌ی خصوصی است، اصل بر مداخله‌نکردن دولت در نهاد خانواده است، به‌جز مواردی که مصالح عامه مطرح باشد. بنابراین مصالح عامه یکی از مبانی مهم

۱. «قد اشرنا سابقا الی ان ما ثبت للنبی و الامام من جهة ولايته و سلطته ثابتة للفقیه و اما اذا ثبت لهم ولاية من غیر هذه الناحية فلا فلو قلنا بان المعصوم له الولاية علی طلاق زوجه الرجل او بیع ماله او اخذه منه و لولم یقتض المصلحة العامة لم یثبت ذلك للفقیه».

تعیین‌کننده‌ی میزان مداخله‌ی دولت در نهاد خانواده است.^۱ یکی از مبانی مداخله‌ی دولت، در نهاد خانواده، حفظ مصالح عمومی است. بدین ترتیب اگر مداخلات دولت مقرون به مصالح عامه نباشد، مشروع نیست؛ لذا باید ثابت شود که مداخله‌ی دولت در امور خانواده بنا بر مصالح بوده است. به همین سبب برخی محققان تأکید می‌کنند: «در تشخیص مصلحت، از یک‌سو باید موازین شرعی در نظر گرفته شود و از سوی دیگر با مراجعه به متخصصان علوم و دانش‌های بشری، وجود مصلحت واقعی تأیید شود» (هادوی‌تهرانی، ۱۳۸۹: ۱۲۳).

نکته‌ی دیگر اینکه، در موارد تزاخم منافع خصوصی با منافع عمومی، دولت می‌تواند به نفع منافع عمومی دخالت کند. منافع جمعی بر منافع فردی ترجیح دارد، لکن به‌ندرت اتفاق می‌افتد که بین نهاد خانواده و منافع عمومی تقابلی ایجاد شود. با وجود این، اگر تقابلی احراز شود دخالت دولت برای حمایت از منافع جامعه ضرورت دارد. بنابراین در موارد تعارض مصالح عامه با مصالح خانواده، مصالح عامه بر مصالح خانواده اولویت دارد، زیرا عقل بر حفظ غرض مهم بر مهم حکم می‌کند؛ به‌رحال مصلحت خانواده در مقایسه با مصلحت عامه مصلحت شخصی است و در تزاخم مصالح اجتماعی با منافع خانواده مصلحت گسترده‌تر یعنی مصالح کشور ترجیح دارد (موسوی‌خمینی، ۱۴۱۵: ج ۱، ص ۳۳۵). در این مورد می‌توان به قانون محدودیت ازدواج نمایندگان سیاسی ایران با زنان غیرایرانی اشاره کرد. در این موضوع، قانون‌گذار با مصلحت‌سنجی، رعایت مصالح ملی کشور را به آزادی افراد در ازدواج با شخص دلخواه ترجیح داده است و برای ازدواج این افراد محدودیت قائل شده است، زیرا مصالح عامه اولویت دارد. بنابراین لزوم مصلحت و منفعت جمعی برای مداخله در نهاد خانواده از نظر فقهی نیز باید محرز شود (قافی و شریعتی، ۱۳۸۸: ج ۲، ص ۲۶۲؛ حکمت‌نیا، ۱۳۹۰: ۳۶۲).

ب) حفظ نظام

حفظ نظام امری بدیهی و ضروری است که علمای شیعه و سنی بر آن اجماع کرده‌اند (منتظری، ۱۳۶۷: ج ۱، صص ۱۸۷-۱۸۲). بدین ترتیب، هرگاه امری موجب اختلال نظم در جامعه شود، به مقتضای قاعده‌ی حفظ نظام از اجرای چنین حکمی -هرچند مهم و به مصلحت باشد- جلوگیری می‌شود. معمولاً، فقها اختلال نظام را در کنار هرج و مرج ذکر کرده و این دو را در مقابل حفظ نظام قرار داده‌اند. آنها حفظ نظام را از واجبات قطعی دانسته‌اند، زیرا اختلال نظام موجب

۱. در جمهوری اسلامی ایران، وفق اصول ۱۰ و ۲۱ ق.ا، تشکیل، تحکیم و تعالی خانواده از وظایف اساسی و اختیارات دولت است، اما این وظیفه درجایی است که اصلاح وضعیت امور خانواده، توسط دولت مصلحت داشته باشد.

از بین رفتن جامعه‌ی اسلامی خواهد شد (موسوی خمینی، ۱۴۲۱: ج ۵، ص ۳۴۹؛ بروجردی، ۱۴۰۷: ج ۲، ص ۸۸؛ عمید زنجانی، ۱۳۸۴: ج ۲، ص ۳۴۹).

امام خمینی (رحمته‌الله) انتظام زندگی مسلمانان را معلول مداخله‌ی دولت در امور آنها می‌داند (موسوی خمینی، ۱۴۲۳: ۲۶ و ۲۷؛ همو، بی‌تا: ج ۲، ص ۶۱۹). از فقهای معاصر، آیت‌الله سیستانی مداخله‌ی دولت را در امور عمومی - که حفظ نظام اجتماعی بر آن متوقف است - نزد مردم لازم و ضروری می‌داند (فواد، ۱۹۹۸: ۳۲۰)؛ لذا مداخله‌ی دولت در نهاد خانواده برای حفظ نظام عمومی و جلوگیری از اختلال نظام لازم و ضروری است، زیرا اختلاف‌ها و دعاوی خانوادگی نظم عمومی جامعه را به خطر می‌اندازد و در مواردی ممکن است از موجبات اختلال نظام شود (غمامی، ۱۳۹۶: ۶۷۰). پشتوانه و سند اصلی فقها در وجوب حفظ نظام یا حرمت اخلال در نظام حکم عقل است، زیرا عقل مراعات مصالح عمومی را لازم و واجب می‌داند و آنچه عقل درک می‌کند، شرع مقدس نیز به آن حکم می‌کند^۱ (علیدوست، ۱۳۸۸: ۱۲۷). شارع نیز در حکم رئیس عقلا حفظ نظام اجتماعی را تأیید کرده است، زیرا هرج و مرج طلبی در فقه اسلامی جایگاهی ندارد. بنابراین حفظ نظام از امور مهمی است که فقها بر آن اتفاق نظر دارند و فقیهی را نمی‌توان یافت که آن را رد کرده باشد. این مهم را حتی در فرضی که دولت ناصالح باشد، ضروری دانسته‌اند. بدین معنا که اگر دولتی ناصالح باشد، بهتر از هرج و مرج و بی‌دولتی است (مصباح‌یزدی، ۱۳۷۳: ۱۲۹).

بنابراین حفظ نظام یک قاعده‌ی فقهی و یک حکم کلی شرعی است که گستردگی و دایره‌ی شمول زیادی دارد و از آن احکام جزئی - مانند لزوم مراعات مصلحت عمومی، محدود شدن حقوق خصوصی و... - استنباط می‌شود (ملک افضل‌اردکانی، ۱۳۸۹: ۱۱۴).

درواقع، حفظ نظام از امور مهمی است که مسامحه در برقراری آن خلاف حکم بدیهی عقل است و شرع در مطابقت با عقل آن را تأیید می‌کند. چنان‌که امام خمینی (رحمته‌الله) بر این باور است: «حفظ نظام یکی از واجبات شرعی و عقلیه است که نظام باید محفوظ باشد. اگر نظم از کار برداشته شود، جامعه از بین می‌رود» (موسوی الخمینی، ۱۳۷۸: ج ۱۱، ص ۴۹۴). از این‌رو، ملاک وجوب حفظ نظام مطابقت آن با مصلحت عامه‌ی جامعه است. اینها اموری است که در مقررات‌گذاری و سیاست‌گذاری در نهاد خانواده تأثیر بسزایی دارد.

۱. قاعده‌ی ملازمه: «کل ما حکم به العقل حکم به الشرع».

ج) حکم عقل و بنای عقلا

تمامی دولت‌ها مداخله‌ی دولت در نهاد خانواده را امری عقلی و لازم می‌دانند؛ چراکه صلاح جامعه در استواری خانواده‌ها و فساد آن در سست شدن این نهاد است. همچنین در نظام حقوقی ایران، سند اصلی فقها برای وجوب مداخله‌ی دولت حکم عقل است، زیرا عقل مراعات مصالح عمومی را لازم می‌داند و آنچه را عقل در سلسله‌ی علل درک می‌کند، شرع مقدس نیز به آن حکم می‌کند (علیدوست، همان)؛ نتیجه آن که مداخله‌ی دولت منشأ عقلایی دارد و منطبق با مصالح عمومی است؛ به همین دلیل شرع نیز آن را می‌پذیرد. بر همین اساس، سیره‌ی عقلا مداخله‌ی دولت در نهاد خانواده را به منظور تحکیم این نهاد و حفظ نظم عمومی جامعه، آن را امری عقلی و لازم می‌دانند (حکمت‌نیا، ۱۳۹۰: ۳۶۰).

۴-۲-۲. مبانی حقوقی

از جمله مبانی حقوقی مداخله‌ی دولت در جمهوری اسلامی ایران نظم عمومی، اصل تحکیم خانواده و حمایت از آن، اصل امنیت و اقتدار ملی و اصل تناسب به‌شمار می‌رود که در ادامه به اختصار بیان می‌شود.

الف) نظم عمومی

نظم عمومی یکی از اصول کلی حقوقی^۱ و از جمله قواعد آمره است و جامع همه‌ی ارزش‌ها و هنجارهای اجتماعی یک جامعه برای رسیدن به اهداف دولت است تا جامعه در مسیر معینی که مصالح و منافع عمومی ایجاب می‌کند حرکت کند (مرادی‌برلیان، ۱۳۹۶: ۸۷). بدین ترتیب، نظم عمومی جریان و روندی مستمر و مداوم است که نیازهای اساسی و عمومی جامعه را -که باید در دسترس همگان باشد- دربر دارد. بنابراین هر جا و به هر شکلی که این نیاز قطع و مختل شود، نظم عمومی مخدوش شده است (کاتوزیان، ۱۳۹۴: ج ۱، ص ۱۷۴). البته مفهوم نظم عمومی در هر کشور، وابسته به نظام حقوقی خاص همان کشور است. بنابراین حداقل الزامات یک نظام حقوقی و حفظ تمامیت دولت به نظم عمومی بستگی دارد، زیرا نظم عمومی در واقع، زیرساخت مصالح عمومی جامعه است^۲ (الماسی، ۱۳۸۲: ۱۸۶؛ غمامی، ۱۳۹۶: ۶۶۷ و ۶۶۸).

۱. اصول کلی حقوق بر اعمال قدرت عمومی و اختیارات دولت مهار می‌زند.

۲. ماده‌ی ۹۷۵ قانون مدنی مؤید این ادعاست: «محکمه نمی‌تواند قوانین خارجی و یا قراردادهای خصوصی را که برخلاف اخلاق حسنه بوده و یا به واسطه‌ی جریحه‌دار کردن احساسات جامعه یا به علت دیگر مخالف با نظم عمومی محسوب می‌شود، به موقع اجرا بگذارد، اگرچه اجرای قوانین مزبور مجاز باشد».

فرایند شکل‌گیری زندگی جمعی موجب شده است، ارزش‌ها و مصالحی در جامعه نمایان شود که ریشه‌های فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و مذهبی دارد و هیچ جامعه‌ای نیز حاضر به چشم‌پوشی از آنها نیست. این ارزش‌ها و مصالح از جامعه‌ای به جامعه‌ی دیگر متفاوت است. از طرفی، مفهوم نظم عمومی در هر نظام حقوقی بر ارزش‌های خاص آن جامعه مبتنی است. از این‌رو، حفظ نظم عمومی از جمله تکالیف اصلی دولت‌هاست که برای تحقق آن به دولت‌ها اختیارهای لازم را اعطا می‌کند (جعفری‌لنگرودی، ۱۳۸۷: ۷۱۷؛ نوین، ۱۳۸۶: ۲۴).

در نظام حقوقی ایران، نظم عمومی یک حق همگانی و همسو با حمایت از حق و منافع افراد در جامعه است که دولت نگهبان آن قلمداد شده است. طبق این رویکرد، نظم عمومی تنها ابزار دولت برای کنترل آزادی‌های افراد و روابط اجتماعی نیست، بلکه دولت به منزله‌ی نماینده‌ی مردم در صیانت از این حق نیز به‌شمار می‌رود (منصوریان، ۱۳۹۴: ۱۱؛ حسینی، ۱۳۸۶: ۳۴). بدین ترتیب، نظم عمومی در نظام حقوقی ایران برگرفته از مفهوم فقهی حفظ نظام اسلامی و مصالح آن است؛^۱ برای مثال هرچند خون کفار حرمتی ندارد، اگر باعث اختلال در نظم عمومی و هرج‌ومرج شود، ریختن خون آنها جایز نیست^۲ (خویی، ۱۴۱۷: ج ۲، ص ۱۲۶۷).

یکی از مواردی که نظم عمومی بر آن حاکمیت دارد، خانواده و متفرعات آن است. براساس آموزه‌های اسلامی، خانواده نهادی مقدس است که در مرکز توجهات خاص دولت قرار دارد. بنابراین بین نظم عمومی و خانواده رابطه‌ی تنگاتنگی وجود دارد؛ به این ترتیب که سستی و از هم‌گسیختگی نهاد خانواده سستی نظم عمومی را در پی می‌آورد و به هر میزان که نهاد خانواده ضعیف شود، جامعه با مشکلات اساسی مواجه می‌شود. از سویی، نتیجه‌ی تحولات اجتماعی بیش از همه‌ی نهادها بر نهاد خانواده مشاهده می‌شود. خطر اضمحلال و فروپاشی کانون خانواده، علاوه بر تأثیرات مستقیم در فرزندان، بروز آسیب‌های طلاق و شیوع ساختار تک‌والدی خانواده در سطح جامعه، نقش‌های کارکردی خانواده را در جامعه از بین می‌برد که یافتن جایگزین مناسب آن برای دولت‌ها امری محال خواهد بود.

از این‌رو، نظم عمومی یکی از مبانی مهم مداخله‌ی دولت در نهاد خانواده است؛ چراکه این نهاد اهمیت ویژه‌ای دارد و نابسامانی آن تهدید بزرگی برای جامعه است؛ برای مثال سیاست‌های جمعیتی یکی از عوامل حفظ نظم عمومی است که دولت باید با برنامه‌ریزی صحیح برای دست‌یابی

۱. در قسمت قبل مبانی فقهی مصالح عامه و حفظ نظام بررسی شد.

۲. «الکافر غیر الکتابی و الکتابی غیر الذمی و ان لم یکن له احترام فی الاسلام، الا انه لایجوز قتله فی ماذا ترتب علیه الاخلال بالنظام او مفسده اخرى».

به یک جمعیت متعادل و مطلوب خانواده‌ها را به فرزندآوری ترغیب یا منع کند و این مهم فقط با مداخله‌ی دولت در نهاد خانواده محقق می‌شود (کاتوزیان، ۱۳۹۴: ج ۱، ص ۶۲؛ الماسی، ۱۳۸۲: ۱۸۷). بدین ترتیب، از ظرفیت نظم عمومی، به مثابه یکی از مبانی مداخله‌ی دولت در نهاد خانواده در نظام حقوقی ایران، به دو معنای مقررات‌گذاری و سیاست‌گذاری در نهاد خانواده بهره برده می‌شود (کاتوزیان، ۱۳۸۷: ۲۱۵).

- **نظم عمومی ارشادی:** از منافع عمومی، قانون‌گذاری و مقررات‌گذاری در امور خانواده صیانت می‌کند.

- **نظم عمومی حمایتی:** حداقل الزامات نهاد خانواده را تأمین می‌کند و مانع از نقض حقوق و تکالیف اعضای خانواده می‌شود و از اعضای خانواده به خصوص افراد ضعیف نهاد خانواده حمایت می‌کند؛ برای نمونه، قانون‌گذار طفل متولد از رابطه‌ی نامشروع را از تصدی برخی مناصب اجتماعی محروم کرده است؛^۱ چراکه به رسمیت شناختن طفل نامشروع انگیزه‌ای برای تشکیل خانواده و نکاح باقی نمی‌گذارد و افراد به جای قبول تعهدات ناشی از ازدواج به روابط خارج از ازدواج روی می‌آورند و این خطر دولت، خانواده و نظام اجتماعی را تهدید می‌کند. بدین ترتیب، نظم عمومی ایجاب می‌کند که دولت در نهاد خانواده برای تأمین سلامت خانواده و تضمین سلامت جامعه‌ی اسلامی مداخله کند و ثبت ازدواج یکی از الزامات قانونی برای حفظ نظم عمومی در اجتماع است. بنابراین دولت در این موضوع برای جلوگیری از هرج و مرج در روابط بین افراد مداخله کرده و ثبت ازدواج را لازم دانسته است.

ب) اصل تحکیم خانواده و حمایت از آن

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران به تبعیت از آموزه‌های دینی، به نهاد خانواده توجه ویژه‌ای دارد. مبحث نهاد خانواده به علت تقدس و تفاوت آن با سایر نهادهای اجتماعی علاوه بر حوزه‌ی حقوق خصوصی در حوزه‌ی حقوق عمومی نیز قرار می‌گیرد و دولت را به اقدامات حقوقی

۱. البته به موجب بند الف ماده‌ی یک قانون ثبت احوال مصوب سال ۱۳۵۵ یکی از وظایف سازمان ثبت احوال ثبت ولادت و صدور شناسنامه است و مقنن در این مورد بین اطفال متولد از رابطه‌ی مشروع و نامشروع تفاوتی قائل نشده است و تبصره‌ی ماده‌ی ۱۶ و ماده‌ی ۱۷ قانون مذکور نسبت به مواردی که ازدواج پدر و مادر به ثبت نرسیده باشد و اتفاق در اعلام ولادت و صدور شناسنامه نباشد یا اینکه ابوین طفل نامعلوم باشد تعیین تکلیف کرده است؛ لیکن در مواردی که طفل ناشی از زنا باشد و زانی اقدام به اخذ شناسنامه ننماید، با استفاده از عمومات و اطلاق مواد یاد شده و مسئله‌ی ۳ و مسئله‌ی ۴۷ از موازین قضایی از دیدگاه حضرت امام خمینی رضوان الله تعالی علیه، زانی پدر عرفی طفل تلقی و نتیجه‌ی کلیه‌ی تکالیف مربوط به پدر از جمله اخذ شناسنامه برعهده‌ی وی می‌باشد و حسب ماده‌ی ۸۸۴ قانون مدنی صرفاً «موضوع توارث بین آنها منتفی است» و لذا رأی شعبه سی‌ام دیوان عالی کشور که با این نظر مطابقت دارد به نظر اکثریت اعضای هیئت عمومی دیوان عالی کشور موجه و منطبق با موازین شرعی و قانونی تشخیص می‌گردد. این رأی به استناد ماده‌ی واحده قانون مربوط به وحدت رویه‌ی قضایی مصوب تیر ۱۳۲۸ برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاه‌ها در موارد مشابه لازم‌الاتباع است.

متعددی در رابطه با این نهاد وادار کرده است. طبق اصل ۱۰ ق.ا،^۱ از جمله وظایف مهم دولت در قبال خانواده، پاسداری از قداست خانواده، استواری و استحکام بخشی خانواده و حمایت از نهاد خانواده است که باید بر پایه‌ی حاکمیت اخلاق و حقوق باشد (کعبی، ۱۳۹۵: ۱۴).

بدین ترتیب، دخالت دولت در نهاد خانواده همیشه به علت مصالح عامه نیست، بلکه با توجه به اصول ۱۰ و ۲۱ ق.ا گاهی مداخله‌ی دولت جنبه‌ی حمایتی دارد و برای تحکیم نهاد خانواده است. بدین معنا که مداخله‌ی دولت، وفق اصل ۱۰ ق.ا، در راستای تشکیل، تحکیم و تعالی نهاد خانواده است و در مواقعی که میان اعضای خانواده تنش‌هایی به وجود می‌آید، دولت وفق اصل ۲۱ ق.ا، با اتخاذ سازوکارهای قضایی و با ایجاد دادگاه صالح برای حفظ کیان و بقای خانواده مداخله می‌کند و برای حمایت از اعضای خانواده اقدام می‌کند (حکمت‌نیا و همکاران، ۱۳۸۸: ج ۲، ص ۱۳۶). مواد ۱۱۲۹ و ۱۱۳۰ قانون مدنی به مسئله‌ی مداخله‌ی دادگاه در نهاد خانواده اشاره می‌کند. به موجب ماده‌ی ۱۱۳۰ این قانون هرگاه دوام زوجیت موجب عسروخرج زوجه شود، وی می‌تواند به محکمه مراجعه و درخواست طلاق کند. دادگاه نیز پس از بررسی موضوع و احراز عسروخرج زوجه، زوج را مجبور به طلاق می‌کند و اگر اجبار مؤثر نشد، زوجه به اذن دادگاه طلاق داده می‌شود. در ماده‌ی ۱۱۲۹ ق.م.آمه: «در صورت استنکاف شوهر از دادن نفقه و ممکن نشدن اجرای حکم محکمه و الزام او به دادن نفقه، زن می‌تواند برای طلاق به حاکم رجوع کند و حاکم شوهر را اجبار به طلاق کند. همچنین است در صورت عجز شوهر از دادن نفقه».^۲ بدین ترتیب، هرگاه زوج از طریق سوء رفتار یا نپرداختن نفقه زندگی را برای همسرش مشقت‌بار کند و راه‌حل‌های اخلاقی نیز نتیجه ندهد، دولت مجاز به دخالت است و تاجایی که می‌تواند همسر شخص را بدون رضایت او طلاق دهد.^۳ این مداخله تنها به دلیل حمایت از نهاد خانواده و به تبع آن حمایت از زوجه است. البته مداخله‌ی دولت، نباید به نگرش تک‌بعدی منجر شود؛ برای مثال حمایت دولت برای احقاق حقوق تضییع شده‌ی زنان در مقابل سوء استفاده‌های احتمالی در محیط خانواده، نباید هدف‌های والاتری که ضامن تحکیم کیان خانواده است، تحت الشعاع قرار دهد. گرچه پیش‌بینی تمهیدات

۱. اصل ۱۰ ق.ا: «از آنجا که خانواده واحد بنیادی جامعه‌ی اسلامی است، همه‌ی قوانین و مقررات و برنامه‌ریزی‌های مربوط باید در جهت آسان کردن تشکیل خانواده، پاسداری از قداست آن و استواری روابط خانوادگی بر پایه‌ی حقوق و اخلاق اسلامی باشد».

۲. آیت‌الله خویی، در مورد نپرداختن نفقه‌ی زوجه از سوی زوج متمکن، می‌گوید: «زمانی که زوج توانایی مالی دارد ولی از پرداخت نفقه امتناع می‌کند و زن به این جهت به حاکم مراجعه می‌نماید، لازم است حاکم مرد را یا به ادای نفقه یا طلاق زن الزام نماید و درجایی که اجبار حاکم بر نفقه و طلاق امکان نداشته باشد، در صورتی که زن بخواهد، حاکم می‌تواند او را طلاق دهد» (خوئی، ۱۴۱۰: ج ۲، ص ۴۹).

۳. مسئله‌ی مداخله‌ی دولت در نهاد خانواده در آراء فقها به چشم می‌خورد؛ امام خمینی در یکی از اظهارات خود گفته‌اند: «اگر مردی با زنش بد رفتاری کرد، دولت اسلامی او را منع می‌کند اگر قبول نکرد تعزیر و حد می‌زند و اگر فایده نداشت حاکم شرع زوجه را طلاق می‌دهد» (موسوی خمینی، ۱۳۶۸: ج ۶، ص ۳۰۲).

قانونی برای آسان شدن طلاق برای زوجه، در نظر اول، حمایت از زن را تداعی می‌کند، اما نگرش یک‌سویه و توجه‌نکردن به اصل تحکیم بنیان خانواده ممکن است، آمار طلاق‌های نسنجیده را افزایش دهد که بالطبع در نهایت، این نتیجه به ضرر دولت تمام می‌شود. از این رو، تحکیم خانواده باید جزء برنامه‌های اولویت‌دار دولت باشد. بر این اساس مداخله‌ی دولت مطلوب ارزیابی نمی‌شود، مگر اینکه مداخله‌اش در نهاد خانواده با هدف حفظ حریم خانواده و حرمت‌نهادن به پیمان زناشویی و تحکیم بنیان خانواده باشد. بدین معنا که حمایت دولت در راستای تحکیم و حفاظت از نهاد خانواده حداکثری باشد، در عین اینکه مداخله‌ی حداقلی است.

ج) اصل امنیت و اقتدار ملی

یکی از مبانی مداخله‌ی مطلوب دولت در نهاد خانواده، اصل امنیت و اقتدار ملی کشور است. از طرفی، امنیت هر منطقه‌ای به قدرتمندی آن بستگی دارد. این قدرتمندی به جمعیت جوان، توزیع و ترکیب مناسب و میزان تخصص و مهارت آن مربوط می‌شود (علینی، ۱۳۹۴: ۶ و ۷)؛ برای نمونه سیاست‌های جمعیتی یکی از مؤلفه‌هایی است که در اقتدار و امنیت کشور اثر بسزایی دارد. غفلت دولت از سیاست‌های جمعیتی و فرزندآوری آسیب‌های جبران‌ناپذیری را به دنبال خواهد داشت، زیرا رشد منفی جمعیت از یک‌سو به روند کاهش جمعیت می‌انجامد که به معنای سرمایه‌ی انسانی کمتر، تهدیدپذیری و آسیب‌پذیری نظام اقتصادی و سیاسی و کاهش اقتدار ملی است و از سوی دیگر، به سالخوردگی جمعیت می‌انجامد و افزایش هزینه‌های تأمین اجتماعی در حقوق بازنشستگان خدمات درمانی و مراقبت از سالمندان را در پی دارد. بنابراین این روند، تهدیدی برای امنیت اجتماعی، اقتصادی و سیاسی کشور ایران است و از این رو لزوم مداخله‌ی مطلوب دولت برای تغییر روند کاهش جمعیت را اثبات می‌کند (همان، ۸).

نمونه‌ی دیگر، ازدواج زن ایرانی با اتباع بیگانه است که طبق ماده‌ی ۱۰۶۰ قانون مدنی^۱، مشروط به اجازه‌ی دولت است. طبق ماده‌ی ۱۰ قانون مدنی، ازدواج امری خصوصی است و اصل آزادی اراده‌ها بر آن حاکم است، اما چون بحث اتباع بیگانه با موضوع امنیت کشور مرتبط است، قانون‌گذار در امر ازدواج زن ایرانی با تبعه‌ی خارجی مداخله کرده و اجازه‌ی دولت را لازم دانسته است.

۱. ماده‌ی ۱۰۶۰ قانون مدنی. ازدواج زن ایرانی با تبعه‌ی خارجی در مواردی که منع قانونی وجود ندارد، موقوف به اجازه‌ی مخصوص از طرف دولت است.

د) اصل تناسب

اصل تناسب^۱ یکی از مبانی مهم مداخله‌ی دولت در نهاد خانواده است که کارایی فراوانی دارد. نهاد خانواده مربوط به حوزه‌ی خصوصی است و به یقین مداخله‌ی دولت در این حوزه‌ی خصوصی تبعاتی دارد. از سوی دیگر، جلوگیری از هرگونه مداخله‌ی دولت با توجه به اصل ۱۰ ق.ا.غیرممکن است؛ چراکه محال است هم اهداف دولت در زمینه‌ی تشکیل، تحکیم و تعالی نهاد خانواده محقق شود و هم از هر نوع مداخله در نهاد خانواده بپرهیزد. بنابراین اصل تناسب یکی از اصول کلی حقوقی است که اعمال اقتدار و اختیارات دولت را در چارچوب موازین قانونی در نهاد خانواده مهار می‌کند. این اصل اجازه نمی‌دهد، دولت و مقامات عمومی با این توجیه که اقتدارات ویژه دارند، از موقعیت خود سوءاستفاده و بیش از حد در حوزه‌ی خصوصی از جمله نهاد خانواده مداخله کنند. اصل تناسب اصلی ساختارمند است که تلاش می‌کند مداخلات دولت مناسب و مطلوب باشد؛ بدین شکل که مداخلات دولت در نهاد خانواده با اهداف مدنظر قانونی‌اش در نظام حقوقی ایران سازگار باشد.

ضعف‌ها و خلأهای قانون‌گذاری در نظام حقوقی ایران، ضرورت بهره‌مندی از ظرفیت اصل تناسب را آشکار می‌سازد؛ لذا ورود این اصل در نظام حقوق عمومی ایران نباید چالش‌برانگیز باشد، زیرا نظام حقوقی ایران با اصل تناسب بیگانه نیست^۲ (زارعی و مرادی‌برلیان، ۱۳۹۳: ۱۶-۱۱). با توضیحاتی که بیان شد، به‌زعم نگارندگان اصل تناسب معیاری مهم برای ارزیابی مطلوب‌بودن مداخله‌ی دولت در نهاد خانواده است و می‌توان از این اصل بهره‌ی فراوانی برد. این اصل ایجاب می‌کند، دولت برای مداخله‌ی خود در نهاد خانواده از سازوکارهایی استفاده کند که بر نهاد خانواده و اجتماع آسیب کمتری بزند و مداخله‌ی نامطلوب در نهاد خانواده محقق نشود.

۱. در مباحث حقوق عمومی، اصل تناسب در کنترل صلاحیت‌های اختیاری مقامات عمومی مطرح می‌شود، اما نگارندگان در این پژوهش با بهره‌گیری از ظرفیت حقوقی این اصل، در مورد مداخله‌ی مطلوب دولت در نهاد خانواده بحث می‌کنند.

۲. آرایبی در دیوان عدالت اداری یافت می‌شود که اصل تناسب در آنها تلویحی پذیرفته شده یا دست‌کم توانسته مقبول افتد و اعمال شود. به‌علاوه، اصل تناسب میان جرایم و مجازات‌ها در حقوق کیفری شناخته‌شده است و در فقه قواعد متعددی از جمله قاعده‌ی «الضرورات تقدر بقدرها» و اصل «تناسب حکم و موضوع» بر لزوم تناسب دلالت دارد (رستمی و سلیمی، ۱۳۹۷: ۱۰؛ مرادی‌برلیان، ۱۳۹۶: ۸۸).

نتیجه‌گیری و پیشنهادات

از مطالعه‌ی نظرات رایج درباره‌ی مداخله‌ی دولت در نهاد خانواده، می‌توان به این نتیجه رسید که هرگاه دولت با مداخله‌ی حداکثری در نهاد خانواده ورود کند، آسیب‌های جبران‌ناپذیری بر نهاد خانواده و به تبع آن جامعه وارد می‌کند، زیرا خانواده به دولت وابسته می‌شود و کارکردهای اصلی خود را از دست می‌دهد. مداخله‌ی حداقلی دولت نیز، راه را برای مداخله‌ی نهادها و سازمان‌های غیردولتی در نهاد خانواده هموار می‌کند. درحالی‌که این نهادها و سازمان‌ها بیش از آنکه به نهاد خانواده توجه کنند، منافع خود را در نظر می‌گیرند و هر کدام از این نظرات به‌رغم ادعای حمایت از خانواده و محاسنی که دارند، به علت داشتن تبعات نامطلوب نتوانستند در عمل به اهداف خود نایل آیند.

تفاوت مبانی نظام جمهوری اسلامی ایران با سایر دولت‌ها باعث شده که مداخله‌ی این دولت در نهاد خانواده با سایر دولت‌ها متفاوت باشد؛ لذا نمی‌توان آن را مشخص در یکی از دسته‌بندی‌های مرسوم نظرات رایج مداخله‌ی دولت گنجانند. مصالح عامه، نظم عمومی، اصل تحکیم خانواده و حمایت از آن، اصل امنیت و اقتدار ملی کشور، اصل تناسب و... از مهم‌ترین مبانی نظری مداخله‌ی در نهاد خانواده دولت جمهوری اسلامی ایران در نهاد خانواده است و می‌توان به‌وسیله‌ی این مبانی فقهی و حقوقی، مطلوب‌بودن مداخله‌ی دولت در نهاد خانواده را در جمهوری اسلامی ایران محقق کرد. براساس نظریه‌ی مداخله‌ی مطلوب دولت در نهاد خانواده در نظام حقوقی ایران، خانواده یک واحد اجتماعی است که درعین ارتباط با جامعه، استقلال نسبی دارد. به سبب ابتدایی جمهوری اسلامی ایران بر احکام شریعت، پیشرفت این دولت در به‌کارگیری سیاست‌ها و اتخاذ برنامه‌های برگرفته از قوانین اسلام و متناسب با ساختار اجتماعی و نظام حقوقی جامعه‌ی ایران است. از این‌رو، مداخله‌ی دولت جمهوری اسلامی ایران در نهاد خانواده از طریق سیاست‌گذاری و وضع قوانین و مقررات، باید مبتنی بر احکام اسلامی، ماهیت خانواده و قواعد حاکم بر آن در نظام جمهوری اسلامی ایران باشد.

هر دولتی ناگزیر است در نهاد خانواده مداخله و همچون سایر بخش‌ها برای آن سیاست‌گذاری و مقررات‌گذاری کند، اما این بدان معنا نیست که با مداخله‌ی نابجا و ناروای خود موجب فروپاشی نهاد خانواده و به تبع آن جامعه گردد. از این‌رو، علی‌رغم اینکه دخالت دولت در نهاد خانواده در نظام حقوقی ایران امری مسلم است و برای تحقق نیازهای اجتماعی مداخلات دولت ضروری است، اما مداخله‌ی حداکثری نتایجی منفی نیز در پی خواهد داشت؛ لذا باید میزان مداخلات دولت در

نهاد خانواده، حداقلی و ضروری باشد. درعین حال طبق اصل ۱۰ ق.ا. جمهوری اسلامی ایران، لازم است دولت برای تحکیم و حفاظت از نهاد خانواده حمایت حداکثری داشته باشد.

براساس نتایج حاصل از پژوهش، مهم‌ترین مواردی که در باب مداخله‌ی مطلوب دولت در نهاد خانواده در نظام حقوقی ایران می‌توان پیشنهاد داد، عبارت‌اند از:

۱. مداخله‌ی دولت در نهاد خانواده نباید به شیوه‌ی تصدی‌گری و حداکثری باشد، بلکه باید جنبه‌ی حمایتی و حداقلی داشته باشد. بنابراین پیشنهاد می‌شود، مداخله‌ی دولت از طریق سیاست‌گذاری، قانون‌گذاری و مقررات‌گذاری دولت به سمت حداقلی و حمایت حداکثری از نهاد خانواده سوق داده شود.

۲. باعنایت به فرضیه‌ی نگارندگان مبنی بر مداخله‌ی حداقلی در نهاد خانواده، باید تا حد ممکن مداخلات دولت، در نهاد خانواده غیرمستقیم و از روش‌هایی همچون فرهنگ‌سازی انجام شود. مداخله‌ی دولت در نهاد خانواده نباید به میزانی باشد که استقلال این نهاد را مخدوش و کارایی‌های اصلی آن را سلب کند.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع

- ◀ قرآن کریم
- ◀ شریف الرضی، محمدبن حسین، ۱۳۷۹. نهج البلاغه، ترجمه‌ی محمد دشتی، قم: مشهور.
- ◀ ابن منظور، محمدبن مکرّم، ۱۴۱۴. لسان العرب، بیروت: دارالفکر.
- ◀ اسدی، لیلاسادات، ۱۳۸۶. «ظرفیت حکومت اسلامی و ضرورت ولایت مادر»، مطالعات راهبردی زنان (کتاب زنان سابق)، ش ۳۵.
- ◀ اسماعیلی، محسن و محمدعلی الفت‌پور، ۱۳۹۶. حکومت (دایره‌المعارف حقوق عمومی)، تهران: دانشگاه امام صادق (ع.س.ا.ع.).
- ◀ اعزازی، شهلا، ۱۳۸۵. جامعه‌شناسی خانواده، تهران: روشنگران.
- ◀ الماسی، نجادعلی، ۱۳۸۲. حقوق بین‌الملل خصوصی، تهران: میزان.
- ◀ بداعی، فاطمه، ۱۳۸۸. آیین دادرسی در دادگاه‌های خانواده، تهران: میزان.
- ◀ بروجردی، مرتضی (مقرر محاضرات الخویی)، مستند العروه‌الوثقی، قم: المطبعة العلمیه.
- ◀ بونولی، جولیانو، ویک جورج و پیتر نیلر-گویی، ۱۳۸۰. دولت رفاه در اروپا: (به‌سوی تدوین نظریه‌ای در باب کاهش نقش دولت در خدمات رفاهی)، ترجمه‌ی هرمز همایون‌پور، تهران: موسسه عالی پژوهش تأمین اجتماعی.
- ◀ بیگدلی، عطاءالله، ۱۳۹۳. «دولت مدرن و تضاد با ماهیت خانواده»، حوراء، ش ۴۶.
- ◀ پتفت، آرین و احمد مؤمنی‌راد، ۱۳۹۴. «سیر تحول مداخله دولت در اقتصاد از منظر حقوق عمومی از دولت رفاه تا دولت فراتنظیمی»، پژوهش حقوق عمومی، ش ۴۷.
- ◀ پورعبدالله، کبری، ۱۳۹۵. قاعده مصلحت در مقررات خانواده، تهران: دادگستر.
- ◀ جعفری‌لنگرودی، محمد جعفر، ۱۳۸۷. مبسوط در ترمینولوژی، تهران: گنج دانش.
- ◀ حسینی، سیدعلی، ۱۳۸۶. نظم عمومی و حاکمیت قانون در اسلام، قم: بوستان.
- ◀ حکمت‌نیا، محمود، مهدی میرداداشی و فرج‌ا... هدایت‌نیا، ۱۳۸۸. فلسفه حقوق خانواده، تهران: شورای فرهنگی اجتماعی زنان.
- ◀ حکمت‌نیا، محمود، ۱۳۹۰. فلسفه نظام حقوق زن، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- ◀ خدای، نرگس، ۱۳۹۳. «بررسی مناسبات خانواده و دولت»، حوراء، ش ۴۶.
- ◀ دادمرزی، مهدی، ۱۳۹۰. حقوق خانواده اسلامی در ۳۸ کشور جهان، قم: دانشگاه قم.
- ◀ رستمی، ولی و حمیدرضا سلیمی، ۱۳۹۷. «اصل تناسب در نظارت قضایی بر اعمال صلاحیت‌های اختیاری در حقوق اداری انگلستان»، مطالعات حقوق عمومی، ش ۴۸.
- ◀ ریبنز، جین و همکاران، ۱۳۹۰. مفاهیم کلیدی در مطالعات خانواده، ترجمه‌ی محمدمهدی لیبی، تهران: علم.
- ◀ زارعی، محمدحسین و مهدی مرادی‌برلیان، ۱۳۹۳. «مفهوم و جایگاه اصل تناسب در حقوق اداری

- با نگاه ویژه به نظام حقوقی اتحادیه اروپایی»، تحقیقات حقوقی، ش ۶۶.
- ◀ سودرستن، بو، ۱۳۸۴. جهانی شدن و دولت رفاه، ترجمه‌ی هرمز همایون پور، تهران: موسسه عالی پژوهش تأمین اجتماعی.
- ◀ شاپیرو، جان، ۱۳۹۱. لیبرالیسم معنا و تاریخ آن، ترجمه‌ی محمد کاشانی، تهران: مرکز.
- ◀ صفائی، حسین و اسدالله امامی، ۱۳۸۵. مختصر حقوق خانواده، تهران: میزان.
- ◀ صلیبا، جمیل، ۱۳۸۵. فرهنگ فلسفی، ترجمه منوچهر ناصری، تهران: حکمت.
- ◀ علاسوند، فریبا، ۱۳۹۲. «مداخله حکومت اسلامی درباره حقوق خانواده، ظرفیت‌ها و ضرورت‌گاه‌ها»، مطالعات راهبردی زنان، ش ۶۲.
- ◀ علیثی، محمدولی، ۱۳۹۴. «نقش جمعیت و سیاست‌های جمعیتی در استحکام ساخت درونی قدرت نظام جمهوری اسلامی ایران»، آفاق امنیت، ش ۲۸.
- ◀ علیدوست، ابوالقاسم، ۱۳۸۸. فقه و مصلحت، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- ◀ عمیدزنجانی، عباسعلی، ۱۳۸۴. قواعد فقه سیاسی، تهران: امیرکبیر.
- ◀ غزالی، ابوحامد محمد، ۱۴۱۷. المستصنفی من علم الاصول. بیروت: شرکه دارالارقم بن ابی الارقم.
- ◀ غمامی، محمد مهدی، ۱۳۹۰. حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- ◀ _____، ۱۳۹۶. نظم عمومی (دایره‌المعارف حقوق عمومی)، تهران: دانشگاه امام صادق (ع).
- ◀ فواد، ابراهیم، ۱۹۹۸. الفقیه و الدوله (النظرالسیاسی الشیعه)، بیروت: دارالکتوز الادبیه.
- ◀ قافی، حسین و سعید شریعتی، ۱۳۸۸. اصول فقه کاربردی، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم اسلامی دانشگاه‌ها (سمت).
- ◀ کاتوزیان، ناصر، ۱۳۹۴. حقوق خانواده، تهران: انتشار.
- ◀ _____، ۱۳۸۷. کلیات حقوق: نظریه عمومی، تهران: گنج دانش.
- ◀ کرمانی، طوبی و صغری صالحی، ۱۳۹۶. «روش‌شناسی فارابی در تدبیر منزل و تأثیر آن در سبک زندگی»، مطالعات راهبردی زنان، ش ۷۶.
- ◀ کعبی، عباس، ۱۳۹۵. تحلیل مبانی نظام جمهوری اسلامی ایران، تحلیل مبانی اصل دهم قانون اساسی، تهران: دفتر مطالعات نظام‌سازی اسلامی.
- ◀ گاردنر، ویلیام، ۱۳۸۶. جنگ علیه خانواده، قم: دفتر مطالعات و تحقیقات زنان.
- ◀ محقق داماد، مصطفی. ۱۳۸۲. بررسی فقهی حقوق خانواده، نکاح و انحلال آن، تهران: نشر علوم اسلامی.
- ◀ مرادی برلیان، مهدی، ۱۳۹۶. «اصل تناسب» (دایره‌المعارف حقوق عمومی)، تهران: دانشگاه امام صادق (ع).
- ◀ مصباح‌یزدی، محمدتقی، ۱۳۷۳. بخش ساده و کوتاه پیرامون حکومت اسلامی و ولایت فقیه،

- تهران: سازمان تبلیغات اسلامی.
- ◀ معینی فر، حشمت‌السادات، ۱۳۹۰. دولت‌های رفاه و سیاست‌های حمایتی خانواده، تهران: میزان.
- ◀ ملک‌افضلی اردکانی، محسن، ۱۳۸۹. «آثار قاعده حفظ نظام»، حکومت اسلامی، ش ۵۸
- ◀ منتظری، حسین علی، ۱۳۶۷. مبانی فقهی حکومت اسلامی، ترجمه محمود صلواتی، تهران: کیهان.
- ◀ منصوریان، مصطفی، ۱۳۹۴. آشنایی با مفاهیم حقوق عمومی بررسی مفهوم نظم عمومی، دفتر مطالعات نظام‌سازی اسلامی، تهران: پژوهشکده شورای نگهبان.
- ◀ موسوی خمینی، روح‌الله، ۱۴۲۱. کتاب البیع، تهران: موسسه تنظیم نشر و آثار امام خمینی.
- ◀ _____ بی‌تا. تحریر الوسیله، قم: موسسه دارالعلم.
- ◀ _____ ۱۳۷۸. صحیفه امام، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (رحمته).
- ◀ _____ ۱۳۶۸. صحیفه نور، تهران: مؤسسه تنظیم نشر و آثار امام خمینی.
- ◀ _____ ۱۴۱۵. المکاسب المحرمه، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- ◀ موسوی خوئی، ابوالقاسم، ۱۴۱۷. منهاج الصالحین، قم: مدینه‌العلم آیه‌الله خوبی.
- ◀ مهاجری، مریم، ۱۳۹۳. فمینیسم و چالش‌های پیش‌روی خانواده، تهران: اسرار علم.
- ◀ نورایی، مهدی، ۱۳۹۴. واکاوی مفهومی کلیدواژگان چند معنا در قانون اساسی؛ بررسی واژه دولت، تهران: دفتر مطالعات نظام‌سازی اسلامی.
- ◀ نوین، پرویز، ۱۳۸۶. نظم عمومی در حقوق، تهران: کانون وکلا.
- ◀ ویژه، محمدرضا و لیلی بروجردی، ۱۳۹۵. «مطالعه تطبیقی قوانین و برنامه‌های توسعه‌ای دولت در حوزه خانواده (مورد مطالعه: کشورهای ایران و مالزی)»، مطالعات توسعه اجتماعی ایران، ش ۳.
- ◀ هادوی تهرانی، مهدی، ۱۳۸۹. ولایت و دیانت، قم: موسسه فرهنگی خانه خرد.
- Mishra, Ramesh, 1990. *Welfare State in Capitalist Society: policies of retrenchment and maintenance in Europe, North America, and Australia*, New York: Harvester wheatsheaf.
- Murray, Charles A., 1984. *Losing Grounds: American Social Policy*, New York: Basic books.